

عباد الله آزادگان را گردن می زنند

کشتار جوانان آزادیخواه، در ایران، نشان انسان ستیزی و فرومایگی-ی حکومت اسلامی است. بسیاری از آزادیخواهان و انجمن-های خردگرا خراش-هایی را، که از این جانستانی بر هستی-ی آنها وارد آمده است، با درد و اندوه بسیار بازگو کرده-اند. آنها به سخن نشان داده-اند، که از این بی دادگری-ها، بر بیزاری و خشم آنها افزوده شده است و از پایداری-ی پیکار آنها، در راه آزاد ساختن ایران از چنگال خشمآوران خونخوار، کاسته نشده است.

این تنها کشتار و پایان جانستانی-هایی نیست که حکومت اسلامی، بر معیار شریعت اسلام، انجام می دهد. شارع مقدس، جان پیوسته-ی آزادگان را از پیکر ایرانیان جدا می سازد تا ایرانیان، در پراکندگی و از ترس، بردگی-ی ولایت فقیه را بپذیرند. سرشت درنده خویی، در احکام شریعت، راز پایداری و گسترش اسلام است.

پذیرفتن و خاموش ماندن، در برابر احکام جانستانی، همیاری و همآویی با جلادان اسلام است. کسانی، که کشتار آزادگان را تنها به کارکرد آخوندهای حکومت پیوند می دهند، آنها از آزدن جان انسان بیزار حقا روگردان نیستند، آنها از جانستانی ننگ ندارند، آنها کردار آخوند را زشت می دانند نه جانستانی را.

حکومت اسلامی، با کشتن آزادیخواهان، نه تنها آزادی را کشتار می کند بلکه جانستانی را ابزار سازندگی و آن را از نیازهای جامعه نشان می دهد. حکومت اسلامی به مردم پروانه-ی کشتن می دهد تا آدمکشی را مردمی و اجتماعی جلوه دهد. این است که برخی از فرومایگان ایرانی برای کشتن انسان پروانه دریافت می کنند، یا پول به نرخ شتربانان (دیه) می پردازند که کسی را بکشند یا پول می گیرند تا جان انسان را به نرخی بفروشند.

ستم شریعت اسلام بر سرتاسر ایران، حقا بر بخش بزرگی از جهان، گسترده شده است، در زیر فشار بی دادگران، فریاد برخی از آزادیخواهان بلندتر می شود، در هر هنگامی، فریاد آزدگان و آزادگان از مردمی، از شهری و از دانشگاهی بگوش می رسد.

حکومت اسلامی با نیروی ایمان، وجدان مسلمانان را به بند کشیده است، او هر زبانی را، که به دادخواهی فریاد بزند، می برد. از این روی بیشتر فریادهای ستمکشان در سینه انباشته می شوند که گاهگاهی از انبوه آنها، فریادی برآشفته، بروز می کند. آنگاه حکومت اسلامی جان فریادکش و فریادرس را به ستم می ستاند.

حکومت جهادگران، بر پایه-ی احکام قرآن، از مردم عبد، برای الله، پرورش می دهد. گماشتگان حکومت، که از پسماندگی به بندگی-ی خود در برابر والیان اسلام ایمان دارند، مردم را در ترس از کشتار و با زهر دروغ برای بردگی آماده می سازند. شهروندان از ترس به تاریکخانه-ی ایمان پناه می برند. برخی از روشنفکران، که خود را در بازار دروغوندان و سوداگران به ناچیز باخته-اند، چشم جان خود را از دیدن راستی بر می گردانند.

تنها پدیده-ای، که حکومت خشمآوران را به لرزه می آورد، سرشت آزادی است که آن با انسان زاییده می شود. این است که پیوسته چنگال جهادگران اسلام به ریختن خون آزادگان در کار است. این جانستانی-ها تنها به سرکردگان حکومت اسلامی بستگی ندارند، بلکه احکام شریعت رسول الله، کشتار محاربان را، امر می کند (محارب الله یعنی گستاخی از سوی آزاده-ای است که او از بندگی در برابر الله سر پیچی کند).

کسی با حاکمیت الله بستیزد، محارب شناخته می شود، او خرد خود را از بندهای بردگی رها ساخته است. کسی آزاد است که عبد الله نباشد، او ندانسته و ناخواسته به پیکار با حاکمیت الله برخاسته است. کسی که مفهوم آزادی را شناخته است او هرگز به نادان بودن خود ایمان نمی آورد.

آزادگان عبد بودن خود را و معبود بودن الله را نمی پذیرند. آنها خواه ناخواه دشمنان سرسخت شریعت اسلام هستند. زیرا آنها الله را خالق و خود را مخلوق نمی دانند. الله و والیان اسلام در برابر رستخیز آزاداندیشان درمانده و ناتوانند؛ از این روی آنها برای کشتار آزاداندیشان درنگ نمی کنند. در حاکمیت الله نه تنها هیچ آزاده-ای بلکه هیچ خدایی هم حق زیستن ندارد، در همین کلمه-ی " لا اله الا الله " به کشتار خدایان و پیروان آنها امر شده است.

پاره کردن عکس خمینی، یا هر سخن و اندیشه-ای، که نشان گسستن از بندگی باشند، خشم الله و والیان اسلام را بر می انگیزد. زیرا رهایی پیروان، از تنگنای تاریخ ایمان، در ساختار پوسیده-ی شریعت، شکاف ایجاد خواهد کرد. در احکام شریعت اسلام، ره یافتن به پهنه-ی خوداندیشی و آزادی، بالاترین گناه شمرده می شود و کمترین سزایش مرگ است.

اسلامزدگانی، که خود را در شمار بشر دوستان جای داده-اند، به کردار جان انسان را، با معیارهای آخوندهای انسان

ستیز، ارزیابی می کنند. آخوند، به شریعت ایمان دارد، انسان ستیزی و کشتار کافران را عدل الهی می داند، او از زشتکاری و ستمکاری در شریعت اسلام شرم ندارد.

اسلامزده، برای بزرگ کردن چهره‌ی الله، با دروغ، زشتی‌ها و ستمکاری‌های شریعت را می پوشاند. اسلامفروشان تنها کشتن کسی را عادلانه نمی دانند که او گامی فراتر از احکام شریعت ننهاده باشد. ولی آنها کشتن مرتد را عدالت حق می پندارند. آنها سر پیچیدن از ولایت فقیه و بریدن بندهای بردگی و گریختن از زندان ایمان را، که ره بردن به آزادگیست، گناهی بزرگ می شمارند و سزای این گناه را مرگ می دانند.

اسلامزدگان از کشتار ناعادلانه حتا با بی شرمی از دادگاه ناعادلانه سخن می گویند. مفهوم افسوس این کسان در این است: کشتارهایی، که حکومت جهادگران در دوران سرکوب مردم ایران انجام داده است، عادلانه بوده‌اند. دروغوندان دزدانه عدلیه‌ی حکومت اسلامی را دادگاه می خوانند. این کوراندیشان، که به اسلام و ننگین تر از آن به ولایت فقیه ایمان دارند، با شیوه‌ی عدل الله، یا با ذولفقار علی، دگراندیشان را گردن می زند تا عدالت اسلامی پایدار بماند.

داد و دادگری، دادخواهی و دادگاه، دادستان و دادور تنها در جامعه‌ای مفهوم خواهند داشت که بر شالوده‌ی فرهنگ ایران سامان یافته باشد. کسانی که پسماندگی و زشتی‌های اسلام را در پوشش ارزش‌های ایرانی، می پوشانند آنها دوستانی هستند، که از نادانی، تبر دشمنان را در پرنیان دیبا پیچیده و بر ریشه‌ی این فرهنگ فرود می آورند.

کشتار، گرفتن جان آزادگان ایران، پاره کردن جان مردم ایران است و به پاره پاره شدن پیکر کشور ایران می انجامد. در آزادی و در سامان دادگری پیوند ایرانیان، به میهن و فرهنگ خودشان، نیرومندتر خواهد شد. این فرهنگ و این میهن است که می تواند از همه‌ی مردمان ایران آدمیانی با بینش آزادی بسازد.

میهن ایران، که اینک در دست جهادگران انسان ستیز به تاراج می رود. اسلامزدگان بی فرهنگ با کوشش خود ایران را، به نام غنیمت اسلام، پاره پاره به دشمن می سپارند. سرکرده‌ی ولایت، کشور را، سرزمین بی پدران و ملک امام زمان می خواند.

در همین سوی هم حکومت اسلامی، مردم را در نادانی و بردگی می پروراند، اندیشه و برآیند دانش و کوشش همگان را برای پایداری‌ی حاکمیت الله به کار می برد. هر سینه‌ای، که در آن اندیشه‌ای و رای عقیده‌ی اسلام بروید، آن را می شکافد و آن اندیشه را تیرباران می کند.

در چنین بی داد و نامردمی، که در کشور ایران حاکم شده است، بسیاری از روشنفکران و آزاداندیشان از ترس جان و از نیاز به آزادی از میهن خود گریخته و به دیار بیگانگان پناه آورده‌اند. برخی، که پای گریز نداشته‌اند یا دانسته با بیدادگران مسلمان روبرو شده‌اند، آنها به ناچار با فرهنگ ستیزان به پیکار پرداخته‌اند.

شاید شمار اندکی هم به کژی پنداشته که تنها بخشی از ایران را از چنگال دشمن بیرون آورند. آنها به ژرفی نیندیشیده‌اند که آزادی برای هر ایرانی با آزاد ساختن همه‌ی سرزمین ایران پیوند دارد. دادگری در سرزمینی نهادینه می شود که در آن آزادی سامان داشته باشد.

در هر کشور و بر هر مردمی، که عقیده یا مذهب، حاکم شود، بی دادگری در آن سرزمین و در ایمان آن مردم جایگزین می شود. آن مردم به ستم کردن و ستم کشیدن ایمان می آورند.

کشتار، که نشانی از انسان ستیزی است، تنها به آخوندهای حکومت اسلامی بستگی ندارد بلکه به احکامی بستگی دارد که از سوی الله بر رسول الله نازل شده‌اند. کسانی که از احکام شریعت بیزار نیستند، آنها از دگراندیشان بیزارند، کشتار دگراندیشان را پذیرا هستند. مسلمانان با ایمانی که تنها جانستانی را زشت می پندارند، آنها با دروغ وجدان خود را فریب می دهند، زیرا آنها به راستی می بینند که خون دگراندیشان(کافران) در سراسر تاریخ اسلام روان بوده است.

مردم کردستان، مردم مازندران، مردم خراسان و کرمان و مردمان هر بخشی از ایران تنها از راه شناخت فرهنگ ایران به آزادی و دادگستری خواهند رسید. برای آزادگان، سراسر سرزمین ایران آذربادگان است، همه‌ی ایران خوزستان و از خاور تا باختر بلوچستان است، روشن است که هیچ بخشی جدا از دیگر بخش‌های ایران از چنگال ستمگران رهایی نخواهد یافت.

زیرا فرهنگ ایران بینشی است که از خرد و اندیشه‌ی مردم ایران برخاسته است، نه از آزمندان جهادگر. در فرهنگ ایران از پیوستن آدمها، از پیوستن جان آنها، مردم پیدایش یافته است. از بی داد، از کشتن و جانستانی است که سرزمین و مردمان از هم بریده و گرگها در پاره پاره کردن آنها پیروز خواهند شد.

این فرهنگ می آموزد که هیچ کس حتا فریدون نمی تواند جان ضحاک ماردوش را بگیرد. آزدن یک جان، آزدن

جانداران، آزدن هستی و آزدن همه-ی جانهاست.

ایرانیان، که در زیر حکومت-های اسلامی از خود بیگانه شده-اند، بیشتر آنها نمی دانند که، در زبان فارسی، واژه-ای همسنگ کلمه-ی "اعدام" وجود نداشته است و هنوز هم کسانی، که اندکی به فرهنگ ایران برخورد داشته باشند، از پسماندگی-ی این کلمه ("اعدام") ننگ دارند. روشنفکران هم به ناچار این کلمه-ی پست را به کار می برند زیرا همه کسان با این ننگ قانونی درگیر هستند.

از دیدگاه اسلامی، الله هر چیزی را به اراده، بدون اندیشه، از هیچ خلق کرده است. او خالق توانا و مالک مخلوقی ناتوان است. او هر گاه که اراده کند می تواند مخلوق خود را به هیچ برگرداند. مسلمانان هم از عدم خلق شده-اند و الله می تواند آنها را معدوم سازد و والیان اسلام هم می توانند آزادگان را اعدام کنند.

در فرهنگ ایران هر پدیده-ای از پدیده-های هستی بر آمده است، هیچگاه چیزی از هیچ پدیدار نمی شود و هیچگاه هستی به نیستی نمی انجامد. این است که انسان از آمیزش پدیده-های جانبخش آفریده شده، نه خلق شده، یعنی انسان آزاد زاییده شده است. هر کس در ژئ، در زندگانی، با هستی خود، خوشه-ای که از خرد، از اندیشه، از کردار و رفتارش برآمده است، در جهان می افشاند. این دانش یا هنر با پدیده-های هستی می آمیزد و در روند زایندهگی برجای می ماند.

جانستانی نشان پسماندگی و نادانی-ی کسانی است که با گرفتن جان آدمی او را نیست می پندارند. فرومایگان، از این کوراندیشی، جانستانی را اعدام یا معدوم کردن انسان نامیده-اند. آزادگی در سرشت انسان است و نگرش آزادگی در بنیاد آدم ریشه دارد. آزادگان این ویژگی را گسترش می دهند، آنها تخم من بودن، مینوی آزادگی، را می افشاندند. جوانه-های آزادگی، که از کردار آزادیخواهان، در پراکندگی می رویند، در هر زمانی زنده و آفریننده بر جای می مانند. در شریعت جهادگران، از نابخردی و درماندگی، جان انسان را می گیرند، آزادگان را به دار می آویزند، اندیشمندان را با شمشیر ایمان می کشند، بدین گمان که در این ستم، برآمده از خرد انسان را "معدوم" می سازند. ولی تا جهان در گردش است، مهر جمشید و فریدون هم چنین خشونت ضحاک و محمد به عدم نمی گرایند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>